

علل الشرائع ن، عيون أخبار الرضا عليه السلام الهمداني عن علي عن أبيه عن علي بن معبد عن الحسين بن خالد عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا ع عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد ع «٤» قال:

إِنَّ سُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ ع قَالَ ذَاتَ يَوْمٍ لِأَصْحَابِهِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَدْ وَهَبَ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي سَخَرِ لِي الرِّيحَ وَ الْإِنْسَ وَ الْجِنَّ وَ الطَّيْرَ وَ الْوُحُوشَ وَ عَلَّمَنِي مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَ آتَانِي مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ مَعَ جَمِيعِ مَا أُوتِيتُ مِنَ الْمُلْكِ مَا تَمَّ لِي سُورُورٌ يَوْمٍ إِلَى اللَّيْلِ وَ قَدْ أَحْبَبْتُ أَنْ أَدْخُلَ قَصْرِي فِي عَدِّ فَأَصْعَدَ أَعْلَاهُ وَ أَنْظُرَ إِلَى مَمَالِكِي فَلَا تَأْذَنُوا لِأَحَدٍ عَلَيَّ لئَلَّا يَرِدَ عَلَيَّ مَا يَنْغُصُ عَلَيَّ يَوْمِي قَالُوا نَعَمْ فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ أَخَذَ عَصَاهُ بِيَدِهِ وَ صَعَدَ إِلَى أَعْلَى مَوْضِعٍ مِنْ قَصْرِهِ وَ وَقَفَ مُتَّكِنًا عَلَى عَصَاهُ يَنْظُرُ إِلَى مَمَالِكِهِ مَسْرُورًا مِمَّا أُوتِيَ فَرِحًا مِمَّا أُعْطِيَ إِذْ نَظَرَ إِلَى شَابِّ حَسَنِ الْوَجْهِ وَ اللَّبَّاسِ قَدْ خَرَجَ عَلَيْهِ مِنْ بَعْضِ زَوَايَا قَصْرِهِ فَلَمَّا بَصُرَ بِهِ سُلَيْمَانُ ع قَالَ لَهُ مَنْ أَدْخَلَكَ إِلَى هَذَا الْقَصْرِ وَ قَدْ أَرَدْتُ أَنْ أَخْلُوَ فِيهِ الْيَوْمَ فَبَادُنَ مَنْ دَخَلَتْ فَقَالَ الشَّابُّ أَدْخَلَنِي هَذَا الْقَصْرَ رَبُّهُ وَ بِإِذْنِهِ دَخَلْتُ فَقَالَ رَبُّهُ أَحَقُّ بِهِ مِنِّي فَمَنْ أَنْتَ قَالَ أَنَا مَلَكُ الْمَوْتِ قَالَ وَ فِيمَا جِئْتُ قَالَ جِئْتُ لِأَقْبِضَ رُوحَكَ قَالَ امْضِ لِمَا أَمَرْتُ بِهِ «٥» فَهَذَا يَوْمَ سُورُورِي وَ أَبِي اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَكُونَ لِي سُورُورٌ دُونَ لِقَائِهِ فَقَبِضَ مَلِكُ الْمَوْتِ رُوحَهُ وَ هُوَ مُتَّكِنٌ عَلَى عَصَاهُ فَبَقِيَ سُلَيْمَانُ ع مُتَّكِنًا عَلَى عَصَاهُ وَ هُوَ مَيِّتٌ مَا شَاءَ اللَّهُ وَ النَّاسُ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ وَ هُمْ يَقْدِرُونَ أَنَّهُ حَيٌّ فَافْتَتَنُوا فِيهِ وَ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ قَالَ إِنَّ سُلَيْمَانَ ع قَدْ بَقِيَ مُتَّكِنًا عَلَى عَصَاهُ هَذِهِ الْأَيَّامَ الْكَثِيرَةَ وَ لَمْ يَتَّعِبْ وَ لَمْ يَنِمْ وَ لَمْ يَأْكُلْ وَ لَمْ يَشْرَبْ إِنَّهُ لَرَبَّنَا الَّذِي يَجِبُ عَلَيْنَا أَنْ نَعْبُدَهُ وَ قَالَ قَوْمٌ إِنَّ سُلَيْمَانَ ع سَاحِرٌ وَ إِنَّهُ يُرِينَا أَنَّهُ وَاقِفٌ مُتَّكِنٌ عَلَى عَصَاهُ يَسْحَرُ أَعْيُنَنَا وَ لَيْسَ كَذَلِكَ فَقَالَ الْمُؤْمِنُونَ إِنَّ سُلَيْمَانَ هُوَ عَبْدُ اللَّهِ وَ نَبِيُّهُ يُدَبِّرُ اللَّهُ أَمْرَهُ مِمَّا شَاءَ فَلَمَّا اخْتَلَفُوا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْأَرْضَةَ (مورياته) قَدَبَتْ (خزید) فِي عَصَاهُ فَلَمَّا أَكَلَتْ جَوْفَهَا (داخل عصا را) انكسرت الْعَصَا وَ خَرَّ سُلَيْمَانُ ع مِنْ قَصْرِهِ عَلَى وَجْهِهِ فَشَكَرَتْ الْجِنُّ لِلْأَرْضَةِ صَنِيعَهَا (اجنه از مورياته تشكر كردند)

روزی سلیمان علیه-السلام به یارانش گفت: همانا خداوند متعال به من مَلکی عطا فرموده که کسی را بعد از من شایسته آن نیست، باد و انس- و جن و پرندگان و وحوش را مسخر امر من گردانده و زبان پرندگان را به من آموخته و از هر چیزی به من بخشیده است، و با وجود تمام مَلکی که به من بخشیده شده شادی و سرور یک شبانه-روز برایم کامل نشد، دوست دارم که صبح وارد قصرم شوم و به بالاترین نقطه آن بروم و به سرزمین-ها و ممالکم بنگرم، پس به کسی اجازه ندهید نزد من بیاید مبادا که خبری به من برسد که روزم را مکدر سازد، گفتند: اطاعت می-شود، پس هنگامی- که صبح فرا رسید سلیمان عصایش را به -دست گرفت و به بالاترین نقطه قصرش رفت، و تکیه-زده برعصایش ایستاد و به ممالک و سرزمین-های تحت امرش نگاه می-کرد و از نعمتهایی که به او بخشیده شده بود مسرور و شادمان بود، ناگهان به- جوانی خوش-سیما و خوش-لباس که از یکی از زوایای قصرش به- سوی او خارج شد نگاه دوخت، هنگامی -که سلیمان او را دید پرسید: چه کسی تو را به قصر راه داده است حال-آنکه من می-خواستم امروز در آن خلوت کنم؟ به اجازه چه -کسی وارد شده-ای؟ جوان پاسخ داد: پروردگارم مرا وارد قصر کرده است و با اجازه او وارد شده-ام، سلیمان پرسید:پروردگارش از من به او سزاوارتر است، تو کیستی؟ پاسخ داد: من فرشته مرگ هستم، سلیمان پرسید: و برای چه -کاری آمده-ای؟ پاسخ داد: آمده-ام که جانت را بستانم، سلیمان گفت: آنچه را بدان امر شده-ای به انجام برسان که امروز روز شادی و سرور من است؛ و خداوند عز و جل راضی به شادی و سرور من جز با دیدار خودش نشد، آن-گاه فرشته مرگ روحش را گرفت در حالی-که به عصایش تکیه زده بود، و سلیمان علیه- السلام تا مدتی که خداوند می-خواست به- صورت فوت شده و تکیه-زده بر عصایش باقی ماند و مردم به او نگاه می-کردند و می-پنداشتند که زنده است، پس در مورد او دچار فتنه و اختلاف- نظر شدند، برخی از آنان گفتند: سلیمان علیه-السلام این چند روز به -صورت تکیه زده بر عصایش باقی -مانده و خسته نشده و خوابیده و چیزی نخورده و ننوشیده است، به راستی که او پروردگار ماست که عبادتش بر ما واجب است؛ و گروهی گفتند: همانا سلیمان علیه -السلام ساحر است، او و اُمّود که بر عصا تکیه زده است، حال-آنکه چنین نیست و چشم-هایمان را جادو می-کند، و مؤمنان گفتند: سلیمان بنده و پیامبر خداست، خداوند امور او را آن-گونه که بخواهد تدبیر می-کند؛ هنگامی- که این-گونه درمورد سلیمان اختلاف پیدا کردند خداوند موریانه را فرستاد و در عصایش خزید، و عصا پس از آنکه موریانه درونش را جوید شکست و سلیمان در قصرش با صورت بر زمین افتاد، پس جنیان از موریانه به -خاطر این عملش تشکر کردند.